

دیوید میچل

# ساعت‌های استخوانی

نادر قبله‌ای



کتابسرای تندیس

### ۳۰ ژوئن

برده‌های اتاق خوابم را کنار می‌زنم، و آنجا آسمان تشنه و رودخانه پهناور پر از کشتی و قایق و این چیزهاست، ولی من همین حالا هم به چشم‌های شکلاتی وینی<sup>۱</sup>، به شامپویی که از کمر وینی سر می‌خورد، به دانه‌های عرق روی شانه‌های وینی، و به خنده شیطنت‌آمیز وینی فکر می‌کنم، و می‌خواهم دیوانه شوم و خدای من، آرزو می‌کنم کاش توی خانه وینی در خیابان پیکاک<sup>۲</sup> بیدار می‌شدم، نه توی اتاق خواب مزخرف خودم. دیشب، واژه‌ها خودبه‌خود جاری شدند: «خدای من، واقعاً دوستت دارم، وین»، و وینی ابری از دود سیگارش را بیرون داد و با صدایی شبیه شاهزاده چارلز<sup>۳</sup>، گفت: «باید بگویم هر آدمی وحشتناک دوست دارد وقتش را با تو بگذراند، هالی سایکس<sup>۴</sup>»، و نزدیک بود از خنده شلوارم را خیس کنم، ولی دلخور شدم که نگفت «من هم تو را دوست

---

1. Vinny

2. Peacock Street

4. Holly Sykes

۳. فرزند و وارث تاج و تخت الیزابت دوم.



دارم.» باید روراست باشم. به‌هرحال، دوست‌پسرها، وقتی چیزی را پنهان می‌کنند، رفتارشان مسخره می‌شود؛ توی همه مجله‌ها هم همین را نوشته. کاش همین‌الان می‌توانستم بهش تلفن بزنم. کاش تلفن‌هایی اختراع می‌کردند که می‌شد با هرکسی هر وقت هرجایی بشود صحبت کرد. او الان سوار موتور نورتونش<sup>۱</sup> شده و با کت چرمی و لُد زپلینی<sup>۲</sup> که با گل‌میخ‌هایی نقره‌ای رویش نوشته شده، سر کارش در روچستر<sup>۳</sup> می‌رود. سپتامبر که برسد، شانزده سالمه که شد، من را با نورتونش بیرون خواهد برد.

یک نفر، طبقه پایین، در گنج‌ها را محکم به هم می‌کوبد. مامانم. کس دیگری جرئت نمی‌کند در را این‌طوری بکوبد. صدایی غیرعادی می‌گوید فکر می‌کنی فهمیده؟ نه. من و وینی خیلی مراقب بودیم. مامانم، یائسه شده. قضیه همین است.

ترس از موسیقی<sup>۴</sup> تاکنینگ هدز<sup>۵</sup> توی گرامافونم است؛ پس سوزن را می‌گذارم رویش. این صفحه را وینی، در دومین شنبه‌ای که در صفحه‌فروشی اتوبوس جادویی<sup>۶</sup> همدیگر را دیدیم، برایم خریده. صفحه معرکه‌ای است. من از آهنگ‌های «آسمان»<sup>۷</sup> و «خاطرات نمی‌توانند صبر کنند»<sup>۸</sup> خوشم می‌آید ولی

۱. Norton: مارک موتورسیکلتی ساخت انگلستان.  
۲. Led Zeppelin: گروه راک انگلیسی.  
۳. Rochester: شهری تاریخی در کنت انگلستان.

۴. Fear Of Music

۵. Talking Heads: گروه راک آمریکایی.

۶. Magic Bus Records: فروشگاه‌های فروش محصولات موسیقی.

۷. Heaven

۸. Memories Can't Wait

حی یک آهنگ ضعیف هم ندارد. وینی نیویورک رفته و اجرای زنده واقعی تاکنینگ هدز را دیده. رفیقش، دن<sup>۱</sup>، در حراست بود و بعد از برنامه، وینی را به بستحانه برده، و او چند لحظه‌ای را با دیوید بایرن<sup>۲</sup> و گروه گذرانده. اگر سال بعد بیرون من را هم می‌برد. لباس می‌پوشم و تمام جای گازهای عشق را حس می‌کنم و آرزو می‌کنم کاش می‌شد امشب بروم پیش وینی، ولی او قرار است چند تا از رفقاییش را در داور<sup>۳</sup> ببیند. مردها از حسودی کردن زن‌ها متنفرند، بنابراین وانمود خواهم کرد که حسادت نمی‌کنم. استلا، دوست صمیمی‌ام، برای پیدا کردن لباس‌های دسته دوم در بازار کمندن<sup>۴</sup> به لندن رفته. مامانم می‌گوید من هنوز بچه‌تر از آنم که بدون بزرگ‌تر به لندن بروم، بنابراین استلا به‌جای من آلی جِسوپ<sup>۵</sup> را برد. همه هیجان امروزم جارو کردن بار و گرفتن پول توجیبی سه یونیدی‌ام است. بی‌خیالش. هفته بعد هم که امتحاناتم شروع می‌شود و باید درس‌هایم را دوره کنم. ورقه‌های سفید امتحانم را با دوتا سنجاق به هم وصل می‌کنم و به معلم‌هایم می‌گویم مثلث فیثاغورث و سالار مگس‌ها<sup>۶</sup> و چرخه‌های حیات کرم‌هاشان را کجا بگذارند. شاید همین کار را بکنم. بله. دقیقاً همین کار را می‌کنم.

\*\*\*

توی آشپزخانه، هوا مثل قطب جنوب است. می‌گویم: «صبح‌بخیر»، ولی

1. Dan

2. David Byrne: موسیقیدان اسکاتلندی که بنیانگذار و ترانه‌نویس اصلی گروه تاکنینگ هدز است.

3. Dover

4. Camden Market

5. Ali Jessop

6. Lord Of The Flies: رمانی است از ویلیام گلدینگ، نویسنده انگلیسی و برنده جایزه نوبل ادبیات، که لزوم حاکمیت قانون در جوامع انسانی را به تصویر می‌کشد.



فقط جاکو<sup>۱</sup> سرش را از صندلی جلوی پنجره که رویش نقاشی می‌کشد، بلند می‌کند. شارون توی اتاق نشیمن است و کارتون تماشا می‌کند. پدر طبقه پایین توی راهروست و با پیک حرف می‌زند — کامیون کارخانه آجوسازی از جلوی میخانه با سروصدا راه می‌افتد. سبب پختن پرسروصدای مامان باعث می‌شود سکوت اختیار کنم. فکر می‌کنم بگویم: «چیزی شده، مامان، من کاری کرده‌ام»، ولی برای نبرد پیش رو جلوی خودم را می‌گیرم. قطعاً متوجه شده که من دیشب دیروقت برگشتم، ولی اجازه می‌دهم خودش بحث را پیش بکشد. روی غلات صبحانه کمی شیر می‌ریزم و آن را سر میز می‌برم. مامانم در ماهیتابه را محکم می‌گذارد و من را نگاه می‌کند: «خب، چی داری بگویی؟»

«صبحت به خیر، مامان. امروز هم هوا داغ است؟»

«چی داری بگویی، خانم جوان؟»

خودم را بی‌گناه نشان می‌دهم، انگار که شک دارم موضوع چیست. «درباره چی؟»

چشم‌هایش شبیه مار می‌شود. «ساعت چند برگشتی خانه؟»

«آهان، آهان، یک کم دیر کردم، متأسفم.»

«دو ساعت یک کم دیر نیست. کجا بودی؟»

غلاتم را با ملج‌ملوچ می‌جوم. «خانه استلا. زمان از دستم دررفته بود.»

«خب، حالا ماجرا عجیب‌وغریب شد. ساعت ده به مادر استلا زنگ زدم که بفهمم کدام گوری بودی، و حدس بزن چی شد؟ قبل از ساعت هشت از آنجا زده بودی بیرون. پس اینجا یک نفر دارد دروغ می‌گوید، هالی؟ تو یا او؟»

گندش بزند. «بعد از خانه استلا، رفتم قدم زدم.»

«و این قدم زدن تو را به کجا برد؟»

هر کلمه را اول مزه‌مزه می‌کنم. «کنار رودخانه، خوب است؟»

«برای قدم زدن بالای رود یا پایین رود رفتی؟»

می‌گذارم کمی سکوت شود. «چه فرقی می‌کند؟»

توی کارتون تلویزیون انفجاری رخ می‌دهد. مامانم به خواهرم می‌گوید:

«حشوش کن و در را پشت سرت ببند، شارون.»

«این نامردی است! هالی باید توییخ شود.»

«همین حالا، شارون و تو هم همین‌طور، جاکو، می‌خواهم —» ولی جاکو

گذاشت حرف مامان تمام شود و ناپدید می‌شود. وقتی شارون می‌رود، مامان

توباره حمله را شروع می‌کند:

«توی این قدم زدن، کاملاً تنها بودی؟»

چرا این احساس زننده را به من دارد؟ «بله.»

«توی این قدم زدن کاملاً تنها تا کجا رفتی؟»

«خب — به کیلومتر بگویم یا مایل؟»

«خب، شاید این قدم زدن کوتاه، تو را به خیابان پیکاک رسانده، به شخص

شخصی به اسم وینسنت کاستلو؟» آسپزخانه یک‌جورهایی به دوران می‌افتد،

و از پنجره، از ساحل سمت اسکس<sup>۲</sup>، مرد عصابه‌دست ریزاندامی دوچرخه‌اش را

از روی پل رودخانه عبور می‌دهد. «حالا دنبال کلمات می‌گردی؟ بگذار به

حافظه‌ات تلنگری بزنی: ساعت ده دیشب، پرده‌های پنجره جلویی را می‌بندی،

یک تی‌شرت پوشیدی و همین.»

بله طبقه پایین رفتم تا کمی بیشتر با وینی باشم. بله پرده اتاق جلویی را

پایین کشیدم. بله با یک نفر قدم زدم. احتمالاً به خودم گفته بودم آرام باش.

عریبه‌ها من را نمی‌شناسند. مامانم انتظار دارد صورتم مچاله شود، ولی نمی‌شود.

«تو توی این میخانه تلف شده‌ای، مامان. باید برای ام‌آی<sup>۳</sup> ۵ جاسوسی

می‌کردی.»

1. Vincent Castello

2. Essex